

هُوَ الْعَلِيمُ

شرح حدیث

عَنْوَانِ بَصِيرَةٍ

مجلس یکصدم

سید محمد حسن حسینی طهرانی

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

و صلى الله على سيدنا و نبينا أبي القاسم محمد

و على آل بيته الطاهرين، و اللعنة على أعدائهم أجمعين

فَإِذَا أَكْرَمَ اللَّهُ الْعَبْدَ بِهَذِهِ الثَّلَاثَةِ هَانَ عَلَيْهِ الدُّنْيَا، وَ إِبْلِيسُ، وَ الْخُلُقُ. وَ لَا يَطْلُبُ الدُّنْيَا تَكَاثُرًا وَ تَفَاخُرًا، وَ لَا يَطْلُبُ مَا عِنْدَ النَّاسِ عِزًّا وَ عُلوًّا، وَ لَا يَدْعُ أَيَّامَهُ بَاطِلًا.

امام صادق علیه السلام به عنوان می فرماید که: سه چیز است که اگر خداوند توفیق بدهد و این سه چیز را نصیب شخصی بکند، برای او این مسائل حاصل می شود، مطلب اول: بنده ملکیتی در آن چه که خداوند به او داده احساس نکند، مطلب دوم: تدبیری برای خودش نیندیشد و امور خود را به خدا واگذار کند و خیر و صلاح او را، بر خیر و صلاحی که خودش از روی هوی ها و از روی اموری که صحیح او با سقیم او مختلط است تشخیص می دهد، ترجیح بدهد. چون اگر انسان مطلبی را صحیح تشخیص بدهد، همان تشخیص و اختیار الهی است، تفاوتی نمی کند.

اگر انسان مسأله ای را با هوی و با تعلقات و با دخالت مسائل دنیوی که صبغه و رنگ الهی گرفته، مخلوط کند و بعد این را برای خودش طریق و مسیر قرار بدهد، این فائده ای ندارد، این قاطی است، واقعاً امر خودش را به خدا تفویض کند و واقعاً امور خودش را و تدبیر امور خودش را به او واگذار کند، مطلب سوم: جمله اشتغالش به آن باشد که خداوند امر می کند و نهی می کند. خب این سه مطلبی است که حضرت می فرمایند یک بنده باید به این سه مطلب بپردازد. حالا اگر خدای متعال او را توفیق داد و این سه مسأله برای او حاصل شد، نتیجه حصول این سه مسأله این است که دنیا و شیطان و مردم دیگر در برابر او نمی توانند عرض اندام کنند. «هَانَ عَلَيْهِ» یعنی سست می شود، پست می شود از آن اُبْهَتْ و جلال و مقام آنها کاسته می شود، چون ابلیس برای خودش مقامی دارد دیگر، حالا اگر امروز خداوند به ما توفیق داد یک شمه ای از مقام جناب ابلیس ما عرض کنیم خدمت رفقا و دوستان، تا بدانند که این بزرگوار را دست کم نگیرند، این خیلی برای خودش حساب و کتاب و دفتر و دستکی دارد.

ولی با تمام این احوال، آن اُبْهَتْ و جلال ابلیس دیگر برای او سست می شود، یعنی بر او غالب می شود، غلبه می کند، بر او مسلط می شود و مطلب دیگر اینکه مردم دیگر از چشم او می افتند، حساب و کتاب های مردم، دیگر برای او صورت دیگری پیدا می کند، توقعات مردم دیگر چهره دیگری به او می نمایند، تمنیات مردم و خواست های مردم برای او دیگر مفهوم دیگری پیدا می کند، کأنّ این در این طرف جوی و مردم در این طرف جوی قرار می گیرند، این در این طرف نهر و مردم در طرف دیگر قرار می گیرند. البته حالا باید ببینیم که این مردم کی هستند؟ و چه توقعاتی دارند؟ و یا اینکه جناب ابلیس که ما قول دادیم در جلسه گذشته راجع به ایشان این دفعه صحبت کنیم بالاخره ایشان یک حقی بر گردن همه ما دارند، چون اگر نبود ایشان این دنیا به پا نبود.

حضرت امام حسن عسگری علیه السلام می فرماید: **لَوْ عَقَلَ أَهْلُ الدُّنْيَا حَرَبَتِ الدُّنْيَا**¹، اگر همه مردم عاقل بشوند دیگر دنیا خراب می شود. چیزی از دنیا دیگر باقی نمی ماند. علی کل حال ایشان حق بزرگی برگردن همه ما دارند و حق بزرگ تری بر گردن سلاک دارند، که حالا اگر خدا توفیق بدهد بتوانیم به این نکته پردازیم. آخر نباید دیگر ما... خیلی هم خدا را خوش نمی آید ما شمشیر را بکشیم و با تازیانه بیفتیم به جانش، یک قدری هم با او راه بیاییم، یک قدری هم با او کنار بیاییم، یک خرده تعریفش را بکنیم، بله یک خرده، خوب است، بد نیست!

امام صادق علیه السلام همان طوری که در مجلس قبل اگر رفقا و دوستان نظرشان باشد عرض شد که در این عبارت مطالبی را می خواهند به عنوان بفرمایند. اول اینکه نتیجه این سه امر چه خواهد بود، تدبیر امور به پروردگار، عدم احساس ملکیت و تعلق نسبت به ما یتملک، هر چه می خواهد باشد، چه تمام زمین را به اسم یک فرد کنند، چه یک لباس و یک پیراهن به اسم او باشد، تفاوتی از این نقطه نظر در راه و سیر و سلوک و خروج از تعلقات ندارد، یعنی زیادی و کمی ارتباطی به این مطلبی که باید به او پردازیم و منظور کلام امام صادق علیه السلام است، ندارد. و دیگر اینکه امور خود را به آنچه که مورد رضای الهی است بگذرانند، در آنچه که خداوند به او امر کرده و یا اینکه خدای متعال او را نهی می کند و باز می دارد، این یک مسأله.

مطلب دیگر اینکه حضرت در اینجا، این سه نکته را در کنار هم قرار می دهند و این علتش چیست؟ یکی دنیا، و یکی ابلیس و شیطان و سوّم مردم، خلق، منظور حضرت که می فرمایند خلق، در و دیوار که نیست! حیوانات که نیستند، جنّ و ملائکه و اینها که نیستند، آنها برای خودشان حساب و کتابی دارند و ارتباطی به ما ندارند، منظور از خلق یعنی همین مردم و منظور امام علیه السلام از خلق، آن افرادی که ما با آنها ارتباط نداریم هم که نیست، به ما چه مربوط است؟ افرادی که الآن در آن طرف، در افریقا زندگی می کنند چه ارتباطی به ما دارند که امام بفرماید که از آنها بر حذر باش؟ ما اصلاً کی آنها را می بینیم که حالا بخواهیم بر حذر باشیم یا نباشیم، مردمی که الآن در آمریکا دارند زندگی می کنند چه ارتباطی به ما دارند؟ آنها برای خودشان زندگی دارند، ما هم برای خودمان زندگی داریم، امام که نمی فرماید: **هان علی** افرادی که در آنجا هستند! مردمی که در استرالیا دارند زندگی می کنند برای خودشان زندگی می کنند، ما اصلاً آنها را در عمرمان یک بار هم نمی بینیم، خود امام صادق هم آنها را به حسب ظاهر ندیده، حالا فرض کنید که فقط امام صادق در همان حیطه مدینه و شهر و همان محل شان بودند که دارند با عنوان این مطلب را بیان می کنند، و وقتی که به عنوان می فرمایند مردم دیگر آن اُبَهِت و موقعیتشان را پیش تو از دست خواهند داد منظور کیست؟ یعنی همین همسایه، همین همسایه، همین مردم کوچه و خیابان، همین قوم و خویش، همین افرادی که با آنها روز و شب سر و کار داری، نه آن افرادی که آن طرف امریکا هستند، آن طرف امریکا هستند به ما چه مربوط است؟ حالا چه ما فحششان بدهیم یا ندهیم، برای خودشان دارند زندگی می کنند.

امام می فرمایند به خودت بیا پرداز و درد بی درمان خود را در محدوده خودت بیا دوا کن، نه اینکه اینطرف

آنطرف برو، متوجّه هستید چه می‌خواهم بگویم! هی به این در آن در زن، بیا آن درمان را در همان محدوده منزل خودت، آنجا بیا پیدا کن، نه اینکه از اینجا فرار کنی به چپ بزنی به راست بزنی به بالا بزنی به پایین بزنی، آنها به ما چه مربوط است؟! ما به آنها چه مربوط هستیم؟! این حرف‌ها چیست؟ در همان اتاق خودت درمان را بیاب، در همان تشکی که رویش نشسته‌ای، در همان صندلی که رویش نشسته‌ای، در همان لباسی که در درون آن لباس قرار گرفتی، در همان‌جا درمان را بیا پیدا کن. از کی داری فرار می‌کنی؟ به کجا می‌خواهی مطلب را بزنی؟ از چه حقیقتی می‌خواهی فرار کنی؟ و قالب غیر حقیقی را در لباس حقیقی می‌خواهی در بیاوری! از کی؟ پس امام علیه‌السلام که می‌فرماید: «هان علیه‌الخلق» داریم نزدیک می‌شویم به مسأله، که منظور امام از این مردم کیست؟ ما خودمان هستیم، حالا این خودمان فعلاً باشد تا ببینیم چه محدوده‌ای از این خود و چه مرتبه‌ای از مراتب وجودی که بر انسان حاکم است.

خب این هم یک مطلب، که این مطلب بسیار مطلب مهمی است، دنیا، ابلیس و خلق، این سه تا را امام صادق علیه‌السلام در کنار هم گذاشتند، اینها پست می‌شوند، اینها بی‌اعتبار می‌شوند، اینها از ارزش می‌افتند، انسان دیگر یک جور دیگر به اینها نگاه می‌کند به ابلیس یک قسم دیگر نگاه می‌کند تا بحال یک قسم ما نگاه می‌کردیم و درست هم نگاه می‌کردیم، نه اینکه خلاف باشد و باید هم اینطور باشد، منتهی امام صادق علیه‌السلام می‌خواهند مطلب را ببرند بالا، نمی‌خواهند ما یک‌جا توقف کنیم، نمی‌خواهیم از ابلیس یک بت بتراشیم در مقابل او و هی در قبال او تواضع کنیم، بزرگ پنداشتن ابلیس انحطاط از آن مقام عزّ و علوّ و متانت و درجه‌ایست که خدای متعال برای من و شما قرار داده، بزرگ پنداشتن ابلیس، عبارت است از تواضع و سجده در قبال این شخصیت بزرگ و این شخصیت عظیم، امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید ابلیس کیست که بخواهیم حالا این را بزرگش کنیم، البته باید مواظب باشیم همان‌طوری که خدمتتان عرض شد، حالا امروز هم یک مقداری به این مسأله می‌پردازیم.

اما «هان علیه» پست می‌شود، دنیا دیگر در قبال افراد پست می‌شود، زیبایی‌های دنیا دیگر برای افراد جلوه ندارد، جاذبه‌هایی که افراد دیگر را به سمت خود می‌کشاند و در مهالک غوطه‌ور می‌کند و آنها را از بین می‌برد و استعدادهای وجودی آنها را همه را نابود می‌کند و از افراد به یک جسم بی‌جان و یک میت بی‌روح می‌سازد، دیگر آن جاذبه‌ها برای انسان دیگر جاذبه نیست، خنده آور است.

یک بچه وقتی که یک ماشین دستش گرفته آن را کوک می‌کند و راه می‌رود، شما وقتی که نگاه این کنید، هر چه صدایش می‌زنید اصلاً تمام حواسش به این ماشینش است، اصلاً نگاه نمی‌کند پدرش دارد صدایش می‌کند، اعتناء به بابایش نمی‌کند چرا؟ چون تمام وجودش را همین ماشین کوکی گرفته، همین قدر، فرض کنید که پنج تومان است، پنج تا یک تومانی، ده تا یک تومانی هم بیشتر نیست، اما قشنگ است، وقتی نگاه می‌کند رنگش قرمز است، قشنگ است این را این‌طوری می‌کنی می‌رود جلو عجب! این چه چیز عجیبی است! این چه مسأله خارق‌العاده‌ای است! ندیدیم ما یک همچین چیزی، فشارش می‌دهیم می‌رود جلو، این چه جوری می‌شود قضیه؟ حالا هر چه پدر صدا می‌کند، بیا غذا بخور اعتنا نمی‌کند، مادر هر چه صدایش می‌کند اعتنا نمی‌کند، بابا اینها تو را بوجود آوردند، اینها تو را بزرگ کردند،

اینها تو را به اینجا رساندند، اینها زندگی تو را به عهده گرفتند، اینهایی که دارم عرض می‌کنم، یکی یکی رویش فکر کنید نمی‌خواهم برایتان قصه بگویم، همین است! ما هم به همین شکل هستیم! این ماشین کوکی هم می‌رود و تمام وجودش را می‌گذارد روی همین ماشین کوکی، دارد می‌رود جلو و کیف می‌کند و می‌خندد و می‌گوید آای بابا نگاه کن دو متر رفت جلو، این دفعه بیشتر فشارش دادم، نمی‌دانم چکار کردم، دیگر دو متر و نیم رفت، تمام وجود او را همین قرار داده، خب حالا شما به این نمی‌خندید؟ شما پدر به این نمی‌خندید؟ نگاه کن، نگاه کن فکرش این است، احساسش همین است، تعلقش همین است، اُمْنیه و خواستش همین است، همه‌اش چیست؟ دنیا برایش آمده توی این، آقا زلزله شد در بم، چهل هزار نفر مردند این می‌گوید بگذارید من ماشینم را کوک کنم دو متر برود جلو، نمی‌گوید؟ می‌گوید دیگر. آقا آنجا جنگ شد الآن دارند می‌زنند، می‌کشند چه می‌کنند، می‌گوید ببینم چقدر این جلوتر می‌رود، آقا آنجا این طور شد، آقا آنجا این طور شد... هیچ کاری ندارد.

اما شما که یک پدر هستید، شما که فکرتان بالاتر هست، شما که سعه وجودی بالاتری از او دارید چه می‌کنید؟ به او می‌خندید و او را به حال خود می‌گذارید و اگر ببینید دارد از حد تجاوز می‌کند دست او را می‌گیرید و می‌گویید تا اینجا دیگر بس است، این مقدار به بعد دیگر باید بیایی غذا بخوری، دیگر گرسنه‌ات هست دیگر اینجا خطر دارد، دیگر آنجا خطر دارد، آن هم رعایت می‌کند، اگر نکنید شما هم مثل همان ماشین کوکی هستید، مثل همان بچه، اگر شما این بچه را به حال خود بگذارید شما هم شدید همان آن، پس بین شما و بین او چه فرقی است؟ چه فرقی است؟ در سرما می‌خواهد برود در حوض شنا کند، شما می‌گذارید برود شنا کند؟ نمی‌گذارید. می‌خواهد برود فرض کنید از پشت بام خودش را بیاندازد، خوشش می‌آید نگاه می‌کند می‌بیند بادکنک آورده‌اند، دارند می‌فروشند این هم از آن بالا نگاه می‌کند، چکار می‌کند یکدفعه می‌پرد بادکنک‌ها را بگیرد دیگر، بچه همین است. شما پشت بام را حصار می‌بندید، نرده می‌گذارید که این نتواند محکوم احساسات خودش بشود و اختیار عقلانی که اصلاً در او وجود ندارد را کنار بگذارد و آن احساسات را جلو بیاورد، این دنیا است. خب، این افکار و این خصوصیات برای چه کسانی است؟ برای آنهایی است که اینها مُنغمِر در این جاذبه‌ها هستند، منغمِر در این خیالات هستند، منغمِر در این برداشت‌ها هستند، فکر این است، تعلق این است.

آیه شریفه قرآن راجع به ابلیس می‌فرماید: **يَا بَنِي آدَمَ لَا يَفْتِنَنَّكُمُ الشَّيْطَانُ كَمَا أَخْرَجَ أَبَوَيْكُم مِّنَ الْجَنَّةِ يَنزِعُ عَنْهُمَا لِبَاسَهُمَا لِيُرِيَهُمَا سَوْآتِهِمَا إِنَّهُ يَرَاكُمْ هُوَ وَقَبِيلُهُ مِنْ حَيْثُ لَا تَرَوْنَهُمْ إِنَّا جَعَلْنَا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿٢٧﴾** [الأعراف، 27] بنی آدم مواظب باشید حواستان جمع باشد مبادا شیطان شما را گول بزند به فتنه بیندازد، **يَفْتِنَنَّكُم** یعنی به فتنه، به امتحانی که از آن امتحان سربلند بیرون نیابید این را می‌گویند فتنه، **وَ اتَّقُوا فِتْنَةً لَا تُصِيبَنَّ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْكُمْ خَاصَّةً... ﴿٢٥﴾** [الأنفال، 25] معنایش همین است مواظب باشید در آن فتنه و امتحانی نیفتید که تر و خشک را بسوزاند. **لَا يَفْتِنَنَّكُمُ الشَّيْطَانُ** یک وقت شیطان شما را به فتنه نیندازد، همان‌طوری که پدر و مادران را به فتنه انداخت، حضرت آدم و حضرت حوا را به امتحان و به فتنه انداخت، به آزمایش انداخت.

از اینجا به بعد دیگر می‌خواهم رفقا خوب دقت کنند، چون بزنگاه مطلب امروز ما در این مقدار از آیه هست، **لِيُرِيَهُمَا سَوْآتِهِمَا** صحبت امروز ما را این یک قسمت تشکیل می‌دهد تا اینکه بدی‌های آنها را به آنها نشان بدهد **لِيُرِيَهُمَا**

ارائه بدهد و نشان بدهد **سَوَاتِهِمَا** بدی‌هایشان را، خب اینها از بهشت آمدند بیرون دیگر، از بهشت آمدند بیرون، و وقتی که آمدند از بهشت بیرون، عریان آمدند از بهشت بیرون، عریان آمدند یعنی چه؟ یعنی هیچی تنشان نبود، خیلی خوب و خیلی راحت هر دو کاملاً اهل توحید و موحد بودند، هیچ لباس نداشتند «مجرد شو مجرد را ببین» قشنگ آمدند بیرون و از این نحو تعبیر می‌آورد **لِيُرِيَهُمَا سَوَاتِهِمَا** بدی‌های آنها نمایان شد، آنچه را که اینها می‌باید بپوشانند، این نمایان شد. اما امروزه مثل اینکه دیگر این خبرها نیست، شیطان دیگر نمی‌تواند از این کارها بکند، چون همه چیز دیگر عادی شده، دیگر نه بدی وجود دارد، نه چیزی وجود دارد، هیچی دیگر، همه الحمد لله دیگر خوب و از این به بعد شیطان از یک راه دیگر وارد بشود.

إِنَّهُ يَرَاكُمْ هُوَ وَقَبِيلُهُ ای مردم ای بنی آدم بدانید که شیطان شما را می‌بیند و قبیله او و جنود او و افراد او، شما را می‌بیند « **مِنْ حَيْثُ لَا تَرَوْنَهُمْ** » اما شما نمی‌بینید اینجا مشکل است، او شما را می‌بیند و شما او را نمی‌بینید، او شما را احساس می‌کند و با شما در تماس است اما شما او را احساس نمی‌کنید، شما او را لمس نمی‌کنید، شما به این موجود پی نمی‌برید، مدرکات شما نمی‌تواند یک همچنین موجودی را در کنار خودتان احساس کند، مدرکات شما نمی‌تواند، اگر احساس کند مسأله صورت دیگری به خود می‌گیرد اما شما نمی‌توانید.

در پی این مطلب خدا می‌فرماید **إِنَّا جَعَلْنَا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ** ما شیاطین را اولیاء قرار دادیم برای آنهایی که ایمان ندارند. شیطان پس معلوم می‌شود، ولی همه کس هم نیست، با هر کسی هم نیست، مخصوص یک عده افراد است که ایمان ندارند، آن افرادی که اعتقاد ندارند، آن افرادی که مقادیر و مشیت عالم وجود را منتسب به مسبب الاسباب و مؤثر در عالم نمی‌دانند، این به آنها برمی‌گردد با آنها ارتباط دارد و با آنها قرین است، در این آیه نکاتی وجود دارد.

خداوند می‌فرماید که **يَا بَنِي آدَمَ لَا يَفْتِنَنَّكُمُ الشَّيَاطَانُ** شیطان شما را به فتنه نیندازد **كَمَا أَخْرَجَ أَبَوَيْكُم مِّنَ الْجَنَّةِ** همان‌طوری که پدر و مادر شما را، حضرت آدم و حضرت حوّا را آمد از بهشت خارج کرد، از بهشت آمد بیرون کرد. خوب حضرت آدم و حضرت حوّا چگونه از بهشت خارج شدند؟ چطور شد که از بهشت خارج شدند؟ شیطان آمد چه کرد؟ آمد وسوسه کرد، آمد برای آنها زینت داد، آمد در قبال اوامر و نواهی الهی مطلب دیگری را قرار داد در کنارش، چون خداوند به حضرت آدم و حوّا گفته بود **...وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ...البقرة، 35** از این شجره نخورید، از هر درختی می‌خواهید بخورید و خیلی عجیب است انسان این‌طوری است، به همانی چیزی رو می‌آورد که از آن او را نهی می‌کنند.

اگر بگویند آقا این فرض کنید که صد هکتار زمین همه‌اش باغ است، همه‌اش میوه است، همه‌اش استخر است، برو هر کاری می‌خواهی بکن، هر تمتعی، میوه‌ای...، اما به این ده متر، کاری نداشته باش، حالا فرض کنید این ده متر درخت است، چه هست، آدم اوّل می‌رود سراغ این ده متر! یعنی همانی که از آن نهی شده، صد هکتار را می‌گذارد کنار، بلند می‌شود می‌رود سراغ ده متر، و این که می‌گویم خدمتتان این واقعیت است، اگر ما بدانیم که خدای متعال چه نتیجه‌ای بر انجام تکالیف برای ما قرار داده و ما را به چه نتایجی می‌رساند و به چه آثاری ما متحقق خواهیم شد و به چه

فعلیّتهایی خواهیم رسید و این استعداد را به چه فعلیّتی می‌رسانیم در اثر اطاعت و در اثر عمل به تکلیف و در اثر پیمودن راه خدا، آن وقت خواهیم دید که نسبت بین آن آثار و نسبت بین این لذائذ دنیوی و شهوانی و وارد شدن در جاذبه‌های عالم دنیا، نسبت مانند نسبت به اضافه بی‌نهایت تا منهای بی‌نهایت است، نه نسبت، نسبت صد هکتار و ده جریب، یک عدد جبری به اضافه بی‌نهایت، این طرف، نه این طرف صفر، منهای بی‌نهایت. اینکه من خدمتان عرض می‌کنم مبالغه نیست، وقتی که انسان بداند و متوجّه بشود که خدای متعال چه نصیب اولیاء او کرده است، آن وقت به این عرض بنده پی خواهد برد، آن وقت کلام امام عسگری علیه‌السلام **لو عَقَلَ أَهْلُ الدُّنْيَا حَرَبَتِ الدُّنْيَا** آن مفهوم خودش را پیدا خواهد کرد، که اگر مردم همه، عاقل بخواهند زندگی کنند و عاقل باشند دیگر دنیایی وجود ندارد، دیگر جاذبه‌هایی وجود ندارد.

این حقیقت و این خصوصیت انسان است نسبت به آنچه که نهی می‌شود، می‌رود نسبت به آن رو می‌آورد، نسبت به آنچه که از او نهی می‌شود و از آن برحذر می‌شود. ما آمدیم به آدم و به حوا گفتیم شما می‌توانید از این بهشت استفاده کنید، نه در این بهشت، گرسنه خواهی شد و نه در این بهشت تشنه خواهی شد، نه رنج در این بهشت برای شما پیدا خواهد شد و نه به مصیبتی مبتلا خواهی شد، ما آمدیم به او گفتیم، و این گفتن گفتن تکوینی است، یعنی خود حضرت آدم و حضرت حوا این مطلب را در آنجا احساس می‌کردند و این مطلب را در آنجا می‌یافتند، اما آن نکته‌ای که در اینجا باید به آن توجّه کرد اینست که این وجدان و یافتن این مطلب، هنوز در مقام رسیدن به فعلیات نبوده و هنوز در مقام وصول به مراتب کمال نبوده است و هنوز آن آثار تعلّق به دنیا و حضور در آن دنیا در زوایای نفس این دو وجود داشته و الا دیگر تمایلی نداشتند. معنا ندارد، اگر یک شخصی به مقام فعلیّت برسد...

فرض کنید که مانند ملائکه، ملائکه دارای مقام فعلیّت هستند، مقام فعلیّت، یعنی مقام کمال، یعنی رسیدن به یک مرتبه از عقل، الآن شما یک کار ضروری دارید، می‌خواهید مسافرت کنید و سریعاً باید حرکت کنید تا به آن وسیله بخواهید برسید، مسافرت هم مسافرت طولانی است و از دست می‌رود، می‌خواهید مکه مشرف بشوید، فرض کنید من باب مثال فرزند شما همین ماشین کوکی قرمز رنگ را می‌آورد و می‌گوید بابا بیا با من بازی کن، من همبازی ندارم، من تنها هستم (خب بله در این موارد تقصیر باباها هم هست، باید همبازی درست کنند که دیگر نیایند بچه‌ها سراغشان، این کمبود باعث می‌شود آنها بابا را بعنوان همبازی قبول کنند، اما اگر مشکل حل بشود آن هم به بابا دیگر کاری ندارد، بلند می‌شود می‌رود با همبازیش بازیش را می‌کند) خب حالا می‌گوید نه می‌خواهم با این بازی کنم، الا و بالله گریه می‌کند، باید بیایم بازی کنم شما هم می‌بینید دارد دیر می‌شود، بلند می‌شوید می‌روید با آن بازی کنید؟ هواپیما حرکت کند؟ هواپیما برود حرکت کند و شما از این سفر بمانید، یا نه این مسأله‌ای که باعث می‌شود شما این نکته را کنار بگذارید و به آن ترتیب اثر ندهید؟ یک شکلاتی به او بدهید، یک آبنباتی به او بدهید، او را در بغل بگیرید نوازشی بکنید به یک نحوی سرش را گرم بکنید و بعد هم از آن طرف آهسته بدون اینکه متوجّه بشود بروید. آن چه عاملی است که شما را به این کار و می‌دارد؟! و از پرداختن به بازی او مانع می‌شود؟! آن مرتبه کمال است، یعنی شما و ما در یک مرتبه کمال عقلانی در این مرتبه، یعنی در این موقعیّت، حالا نه بالاتر، قرار گرفته‌ایم که عمل او را، برای او

صحیح، اما پرداختن خود به آن را بیهوده و عبث و لغو می دانیم، و هیچ عقلی نمی آید این کار را انجام بدهد، عقلی سفر خودش را لغو کند بخاطر اینکه بیاید یکساعت با بچه ماشین بازی کند، ماشین کوکی بازی کند! نمی آید این کار را انجام بدهد، این را می گویند مرتبه کمال عقلی در این مرتبه.

ملائکه از نقطه نظر رسیدن به مرتبه کمال عقلی به این مرتبه رسیده اند، یعنی به مرتبه ای رسیده اند که اوامر الهی و نواهی الهی را در وجود خود محقق کردند، اصلاً نمی روند... نه اینکه نفهمند، نه اینکه ندانند، نه اینکه مانند این دیوار و این سنگ و گچ، چیزی احساس نداشته باشند، نه، احساس دارند، خوب هم احساس دارند، خوب هم می فهمند و بر خلاف آنچه که راجع به ملائکه گفته شده که اصلاً سنخیت آنها فرق می کند، ملائکه از نقطه نظر وجودی، به مرتبه نورانیت محض در همان مرتبه خودشان و کمال عقلانی در همان مرتبه رسیده اند، که مرتبه احساس و درک ملاکات نفس الامریه است، ملاکات و احساسی که با آن احساس دیگر آن خصوصیات مطالب خلاف، نمی تواند برای آنها جاذبه داشته باشد، این احساس را پیدا کردند... **لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ... ﴿التحریم، 6﴾** عصیان نمی کنند، عصیان کردن و اطاعت از باب تقابل سلب و ایجاب نیست، بلکه از باب تقابل عدم و ملکه است، یعنی موقعیت ملائکه، موقعیت عصیان است اما آنها عصیان نمی کنند، مثل انسان می توانند مخالفت کنند، نه اینکه نتوانند و چوب و آهن هستند، چوب و آهن عصیان نمی کنند، چوب است دیگر، شما این آهن را بردارید، تیر آهن از او بسازید یا آهن را تبدیل به چاقو بکنید، آن چه تقصیری دارد؟ شما آهن را بردارید از آن میز بسازید، یا آهن را بردارید تبدیل به یک تبر کنید و بر سر یک شخص بزنید چه تقصیری دارد؟ آیا می شود گفت که در اینجا این آهن مقصر است؟ آیا ملائکه مثل این آهن هستند؟ شما چوب را می توانید از آن صندلی بسازید، همان چوب را می توانید به یک چماق تبدیل کنید و با آن می توانید یک نفر را از بین ببرید، حالا آن چوب مقصر است؟ نه، ملائکه عصیان نمی کنند، می توانند بکنند و نمی کنند. می توانند، چرا؟ عین همین مطلب و مثالی که عرض کردم، آیا اصلاً امکان دارد یک نفر مسافرت خودش را بخاطر بازی با یک ماشین کوکی فرض کنید که بچه اش لغو کند؟ اصلاً می شود؟ می گویند دیوانه است. دیگر، می گویند دیوانه است و هیچ وقت کسی این کار را نمی کند و در صدد برمی آید او را آرام کند، نه اینکه خودش را با او تطبیق کند، نه اینکه خود را در آن مرتبه او در آورد، نه، او را آرام می کند، سر او را گرم می کند برای او وسیله انصرافی پیدا می کند، ملائکه به این مرتبه رسیدند.

خب حضرت آدم که در آن بهشت بود، این حضرت آدم هنوز به مرتبه کمال عقلانی نرسیده بود، اگر می رسید از این گندم نمی خورد. پس حالا این بهشت را متوجه شدید که چه بهشتی است؟ بهشتی بوده است که در آن بهشت مراتب نعمت و مراتب فعلیت در مرتبه بروز و ظهور حقائق کمالیه انسان نبوده، بلکه در مرتبه آن کیفیت وجودی انسان بوده است. انسانی که تعلق به ماده هم هنوز در او قرار دارد، این بهشت بوده، انسانی که هنوز در وجود او معجونیه از دنیا و از جنبه ربوبی بوده، یعنی همان مرتبه استعداد، این انسان و این آدم، که برای همه ما هست و این آیه جنبه سمبلیک دارد، نه اینکه واقعیت نداشته، واقعیت داشته ولی حکمش برای همه افراد ما هست، ما همه گندم خوردیم در اینجا رفقا بی برو برگرد، یعنی هم این جناب ابلیس بزرگوار، خدمت بابا بزرگ ما رسیده و هم خدمت ما رسیده، اگر

خدمت ما نمی‌رسید ما الآن در کنار شما در روز جمعه نبودیم، هنوز در آن عالم متنعم بودیم. پس یکی از بزرگترین متهایی که جناب شیطان بر ما و شما دارد، این که باعث شده ما الآن خدمت شما برسیم، این یکی از آنهاست. اگر او نمی‌آمد و به ما در آن عالم از آن گندم نمی‌داد آن مراتب تکاملی برای ما پس از این پیدا نمی‌شد، آن آمد این کار را کرد. حالا این فعلاً پیش در آمدش تا اینکه بعداً ما کم کم در این مسأله بخواهیم صحبت بکنیم و بیشتر این بزرگوار! را به رفقا و به دوستان معرفی کنیم تا رفیقشان! را خوب بشناسند و بدانند که چه دوست و محب و شفیق رفیقی! خداوند برای آنها قرار داده، علی‌کل حال دیدمان را یک قدری نسبت به او عوض کنیم و تغییر بدهیم و با یک دید دیگری به او نگاه بکنیم که خیلی هم از دست ما ناراحت نباشد! خب حالا این موقعیتی که برای حضرت آدم و برای ما پیش آمد، بقول خواجه چه می‌فرماید؟ رفقا باید دیگر شعرش را بلد باشند.

من ملک بودم و فردوس برین جایم بود

من ملک بودم یعنی اشاره به همان مقام استعداد، که هنوز مراتب کمالی در وجود ما محقق نشده بود، که حالا از آن تعبیر به مقام ذرّ می‌کنند، البته مقام ذرّ بالاتر از این مقام حضرت آدم هست، مراتب ملکوت در جنبه عدم وصول به مراتب فعلیت، یعنی همان مرتبه استعداد که نازل می‌شود و به صورت درمی‌آید

من ملک بودم و فردوس برین جایم بود آدم آورد در این دیر خراب آبادم

بعد حالا خودش جواب می‌دهد و می‌گوید:

پدرم روضه رضوان به دو گندم بفروخت ناخلف باشم اگر من به جوی نفروشم

آن آمد به دو تا گندم روضه رضوان را فروخت، اما آن روضه رضوانی که در مقام استعداد است، می‌گوید آن بدرد نمی‌خورد، من ناخلف باشم اگر به جوئی نفروشم، من آن روضه رضوان را نمی‌خواهم، من یک روضه رضوانی می‌خواهم که آن روضه رضوان فعلیت است، دیگر در آنجا همه استعدادها به کمال رسیده، دیگر در آنجا همه جهات وجودی من به فعلیت رسیده، آن را من طلب می‌کنم و آن را هم راحت می‌فروشم، خدا خیرش بدهد، خواجه حافظ را یک دعایی هم برای ما بکن تو به یک جو فروختی ما هنوز اندر خم یک کوچه هستیم. علی‌کل حال این موقعیت و این مقامی که حضرت آدم داشته در آنجا این مقام، مقام چه بوده؟ مقام جمع بین دو جهت ربوبی و جهت خلقی و غیر ربوبی، جهت روحانی و جهت دنیوی، جهت اخروی و جهت مادی و تعلقات به مادی و دنیوی، این مقام، مقامی بود که توانست شیطان بیاید گول بزند، اینجا آمد گول زد، گفت بیا نگاه کن، خب حضرت آدم هم که عبارت عنوان بصری را نخوانده بود، ما خواندیم الحمدلله دیگر نمی‌تواند ما را گول بزند، ولی حضرت آدم چون نخوانده بود، حضرت باید به او می‌فرمودند ای آدم ای پدر بزرگوار ما، ای جدّ ما و اینها، من که گفتم اگر انسان امور خود را به خدا واگذار کند و تدبیرش را به او بیندازد و به آنچه که خدا گفته عمل کند و جُمْلَةً اِشْتَغَالِهِ فِیْهَا أَمْرُهُ تَعَالَى بِهِ وَ هَآه عَنهُ مگر خدا نگفت که از این نخور؟ خدا گفت بابا جان این صد هکتار را تو بخور دیگر، این قدر بخور تا بالا بیاوری، خب حالا این گندم که اینجاست همین یکی، این را برای من بگذار، بگذار برای خودش سبز بماند. شیطان آمد و گفت: نه، آقا جان هرچه هست در همین یک گندم است، در همان یک شاخه است بخور ببین چه می‌شود؟ اگر این را بخوری چه

می‌شود؟ **وَزَيْنٌ وَوَسْوَسٌ لَهُمَا** هی زینت داد، هی این را زینت داد، این یک شاخه گندم است، آن درخت چنار به آن بزرگی، گردوی بزرگی ندیدی آن وقت این یک شاخه گندم را...، این‌ها همه حرف دارد، باید درباره آن فکر کرد، این همه میوه را ندید، این شاخه گندم را دید، اگر این را بخوری چه خواهی شد، پادشاه خواهی شد، نمی‌دانم رئیس جمهور خواهی شد، وزیر خواهی شد، نماینده خواهی شد، فلان موقعیت را در دنیا پیدا می‌کنی! بعد شروع کرد یک دانه گندم، ریاست، این یک دانه گندم، محبوبیت، این یک دانه گندم، هان، این یک دانه گندم فرض کنید که شهرت، این یک دانه گندم، مال و منال، این یک دانه گندم مسائل دنیوی و زن و بچه و از این حرف‌ها، و بیا و برو، هی یکی یکی، یک دانه گندم، یک دانه گندم، آقا یک دانه گندم خیلی بتواند ثمر بدهد هفتاد دانه است، این شاخه هفتصد هزار دانه گندم داده بوده، این مال آن است، این مال این است، این مال آن است، آدم نگاه کرد دید عجب! ای دل غافل، ما از این مسأله غافل بودیم، این خدا چه چیزیش می‌شد که به ما گفت این را نخور؟

خب این مطلب آمد برای او، کم کم، کم کم...، اینکه خدا گفته نخور چه حکمتی داشته؟! اینکه خدا گفته این کار را نکن چه دلیلی داشته؟! به چه حکمتی و چه دلیلی؟ خدا، محبوب، مطلوب، غایت، هی رفت کنار، هی یکی یکی شیطان آمد جلو، جلو آمد جلو، تا رسید به آنجایی که امر شیطان را بر نهی خدا ترجیح داد و به اینجا رسید که برداشت این را گذاشت در دهانش، خدا گفت: به به، به به چشمم روشن، عجب، عجب، دستت درد نکه! می‌گویند عجب! نمک می‌خورید و بر سر سفره ما نشستید و...، این همه خوردی، این همه به تو دادیم، این همه از نعمتهای خود ما نصیب کردیم، فقط یک کار از تو خواستیم، آن کار آمد، آمد، آمد بر همه این مطالب غلبه کرد، این هم یواش یواش نیامد، وقتی روز اول شیطان آمد خب آدم این طور نکرد که اول گفت: برو گمشو! می‌زنم توی سرت! دیگر اینجا پیدایت نشود! شیطان هم گفت: چشم ما رفتیم، خب رفت. دوباره فردا آمد، رفت یک گوشه نشست.

- دوباره آمدی؟
- ما که حرفی نداریم، ما کاری نداریم!
- بابا ول کن برو
- ما که نگفتیم بیا بخور، ما که نگفتیم چه کار کن، ما همین طور نشسته‌ایم نگاهت می‌کنیم، ما همین طور نشسته‌ایم با تو کاری نداریم!
- خب بیا بینم چه مرگت هست؟ بینم چه می‌خواهی؟
- هیچی، بابا ما دیروز از تو تقاضایی کردیم زدی توی سرمان دو تا لگد هم به ما زدی و... خب عمل نمی‌خواهی نکنی نکن، خب دیگر چرا ما را می‌زنی؟ خب دیگر چرا ما را بیرون می‌کنی؟
- [حضرت آدم] یک خرده آمد گفت این حرف بدی هم که نمی‌زند، حالا ما بیخودی زدیم این را، مثلاً چه کردیم
- حالا چه می‌خواستی؟
- بابا هیچی بیا آن را بخور، من آن را نگفتم، دلت می‌خواهد بخور، دلت می‌خواهد نخور، من حرفی ندارم، نیامدم توی دهانت بگذارم، ما فقط گفتیم که این، این خصوصیات دارد، این مقام دارد، موقعیت دارد، شهرت دارد،

هیچی بلد نیست، جبرائیل به پیغمبران وحی کرده، علوم اولین و آخرین را دارد، ماسوی الله همه علمشان را میگیرند، اما این کار را خدا یادش نداده، نداده، بیچاره چه کند؟ اینها را یاد کی خدا داده؟ یاد شیطان داده، این قسمت را برای او گذاشته، این قسمت را هم برای این گذاشته، تو برو کار خودت را بکن، تو هم برو کار خودت را بکن. آن می آید این جوری می چرخاند این کار را بکنید، آن کار را بکنید آن زنگ را به او بزنید، این تلفن را بزنید، جلوی قضیه را این جوری بگیرید، برای نفوذ بیشتر، این ترفند را بکار ببرید، اینها همه از شاهکارها و لطفهایی است که جناب شیطان، بله این بزرگوار نسبت به همه ما دارد، منتهی برای هر کسی به متناسب خودش و سعه وجودی خودش پرونده دارد، ما نسبت به این قضیه نگران نباشیم، هیچ ما غصه شیطان را نخوریم، ابداً، قشنگ، حسابی برای همه مان گذاشته، **إِنَّهُ يَرَاكُمْ هُوَ وَقَبِيلُهُ** آن دارد شما را می بیند، ای بیچاره ها شما نمی بینیدش، آن مراقب بر شماست، ای بخت برگشته ها شما اطلاع ندارید، شما شب خوابیدید ولی او بیدار است، او برای فردای شما قشنگ دارد می نویسد، دارد پرونده را

تکمیل می‌کند، صبح که می‌شود می‌دهد ورقه را دست جنودش حالا بروید دنبالش، بروید بیرون. آقا از خانه می‌آید بیرون، این جنود شیطان هم همه دورش را گرفته‌اند، و خدا به انسان رحم کند، وقتی که انسان ببیند که جنودش دورش را گرفتند، جنود شیطان دور انسان را گرفتند و انسان را دارند این طرف می‌برند، و آن طرف می‌برند، این طرف می‌برند. یک روز در مشهد در همان اواخر زمان مرحوم آقا رضوان الله علیه روز عید غدیر بود، یا روز نیمه شعبان بود نمی‌دانم، ما نشسته بودیم مجلس شلوغ بود من تازه از قم رفته بودم، صبح که وارد مجلس شدیم دیدیم که مجلس پر است، هم در اتاق و هم در هال و اینها پر است ما هم همان کنار در نشستیم، حالا مرحوم آقا ایشان توی اتاق در همان حسینیه بودند، ما هم کنار در نشسته بودیم، آن خطیب هم مشغول صحبت بود. یک ربعی گذشت، یک مرتبه ما دیدیم سه نفر آمدند یک آقای آمد نشست و یک دفعه ما نگاه کردیم دیدیم، این همان آقای است که عکسش روی در و دیوار است، اینکه مدت‌ها این طرف‌ها پیدایش نمی‌شد، شما کجا و آقای طهران کجا؟ مجلس آقای طهرانی؟ حالا تقریباً دو، سه هفته به انتخابات مانده بود تا شروع بشود، دیدیم آمد و با دونه نشست، نشست و یک مقدار نشست و دید نه، خب این حرف‌هایی که می‌زند که به درد نمی‌خورد دیگر و بالأخره وقت ایشان ارزش بیشتری دارد! وقت اینگونه افراد نباید تلف بشود! باید در موارد مفید این اوقات تلف بشود! و این آقا چه می‌گوید بالای منبر! ما برویم به کارمان برسیم! رو کرد به من گفت شما آقازاده ایشان هستید، آقای طهرانی هستید، گفتم: بله، فرمایشی دارید؟ گفت: من می‌خواستم خدمت ایشان برسم! گفتم: دمت را می‌گذاری روی کولت همین الان می‌روی بیرون، معطل نمی‌کنی! یک نگاهی به ما کرد گفتم: پاشو آقا، پاشو برو، پاشو برو، پاشو، اینجا جای شما نیست پاشو، این آقا هفده سال است که در مشهد است، شانزده سال است، امروز پیدایت شده؟ سه هفته به انتخابات مانده؟ گفتم (همین جوری): دمت را می‌گذاری روی کولت بلند می‌شوی پشت سرت را هم نگاه نمی‌کنی، اینجا جای تو نیست و دمش را هم گذاشت و فوراً رفت، یک دقیقه نشست و بلند شد با آن دو نفر رفت.

اینها چیزهایی است که ما باید این مطالب را در مغز خودمان و در نفس خودمان بیابیم، خودمان را باید خلاصه دریابیم و دریابیم که مطلب کجاست و چه جوری است. و نباید به این و آن خندید، من آدم مثال زدم و اسم هم نمی‌آوریم و نباید هم اسم آورد، علی کل حال شخصیت افراد محترم است و انسان نباید اسم بیاورد. اما از باب اینکه بدانیم که خودمان را به چه نحو جلو ببریم.

شیطان آمد شروع کرد یکی یکی برای حضرت آدم توضیح دادن: این گندم را می‌بینی، این مال این است، این گندم را می‌بینی مال این است، اگر بروی چه می‌شوی، اگر بروی مردم می‌آیند، اگر بروی قوم و عشیره پیدا می‌کنی، اگر از این بخوری این طور می‌شوی، تمام آنچه را که در این دنیا بر سر من و سرکار می‌آید در آن عالم برای آدم و حوا توضیح داد، همه را توضیح داد، که این دنیا این است، این دنیا این است، خصوصیت این است، بیا دارد، برو دارد، سلام دارد، صلوات دارد، برای سلامتی حضرت آقا صلوات بفرستید، خدا سایه آقا را بر سر ما مستدام بدارد، نمی‌دانم تا ظهور فلان چه کند، و از این حرف‌ها، این دنیا همه را دارد.

در همین سنه اخیر همین امسال که خداوند توفیق تشرف حج را قسمت ما کرد، یک روز یکی از رفقا آمد برای

من تعریف کرد، رفته بود برای دیدن یک شخصی، در منزل و در بعثه یکی از همین آقایان، خب خیابانی بوده، بعثه‌ها همه بودند، به مسائل مردم رسیدگی می‌کردند به احکام شرعی رسیدگی می‌کردند، روز شهادت امام باقر علیه‌السلام روز هفتم ذی‌الحجه خب مجالسی در آنجا بوده، این شخص هم منبر رفته بود، خب افرادی بودند، آقایان بودند جمعیتی بود، راجع به امام باقر علیه‌السلام صحبت و قبل از اینکه بخواند برود صحبت کند به این شخص گفته بود که در مجالس آقایان، صحبت کردن خیلی مشکل است و خیلی خلوص نیت می‌خواهد و خیلی خلاصه قصد وجه و قصد قربت... و هر وقت من بخوام در یک همچنین مجالسی بروم صحبت کنم، اول نذر می‌کنم، پانصد صلوات نذر می‌کنم بفرستم که بتوانم خلوص نیت خودم را تأمین کنم، قصد قربت خودم را تأمین کنم، گفتم: خب ایشان چه کردند؟ گفت: هیچی رفت بالای منبر، ولی خب آخر سر خراب کرد. گفتم: معلوم است دیگر چکار کرد؟

گفت شروع کرد از همان مجلس و صاحب مجلس (البته خب صاحبش آنجا نبود، ولی اینجا هست!) تعریف کردن: خداوند سایه ایشان را مبارک بگرداند! این مجالس را برقرار بگرداند! به عز اسلام بواسطه وجود این شریف ایشان بیافزاید! و... و بعد هم پایین آمدند. گفتم: این بود آن نذر پانصد صلوات؟ خلوص نیت این است؟ بین این بعثه و بین بعثه‌ای که پانزده متر بعدش فاصله است چه فرقی می‌کند؟ این یک آقا آن هم یک آقا، چرا نرفت در این مجلس صلوات برای آن آقا بفرستد؟ مگر آن آقا هم صاحب رساله نیست؟ مگر آن آقا هم حکم نمی‌گوید؟ پنجاه متر آن طرف‌تر هم فلان آقا هست، صد متر... الحمدلله که پانصد تا بود، نمی‌دانم دو بیست متر آن طرف‌تر هم فلان آقا هست...

چون این دعوتش کرده بود، این به او دلار می‌دهد، اینجا برای این سلام و صلوات بفرستد این شد نذر پانصد تا صلوات، خلوص نیت این است معنایش؟ قشنگ، اگر راست می‌گویی بلند شو در مجلس این آقا برو منبر، بعد برای سلامتی و استمرار حیات فلان کسی که آن طرف است دعا کن، بالآخره اگر این شیخ است، آن سید است حداقل باصطلاح یک وجهی دارد، همه‌اش که یکی است، علی کل حال بالآخره سیدی و انتساب به رسول خدا مزیت باشد، چرا این کار را نمی‌کنی؟ می‌دانی چرا این کار را نمی‌کنی؟ چون بجای اینکه پاکت اینقدری باشد می‌شود اینقدری! بخاطر این چون دیگر فردا دعوت نمی‌کنند، چون می‌گویند آقا حق مجلس را ادا نفرمودند، حق مجلس این است که بلند شوی بروی روز شهادت امام باقر علیه‌السلام، بالاترین اهانت به امام باقر را جناب‌عالی بالای منبر انجام می‌دهی و آنچه را که مورد نظر امام باقر نیست، در آن مجلس مطرح می‌کنی، چیه قضیه؟

اتفاقاً دیشب یکی از دوستان در یک مجلسی از من سؤال می‌کرد که من وارد آن مجلس شدم، وارد آن مجلس ذکر مصیبت شدم، آن ذاکر مطلب را قطع کرد و گفت برای سلامتی یا هر چه، یک صلوات بفرستید، خب خیلی ناراحت شدیم، بعد از آن مجلس من به ایشان تذکر دادم و گفتم که، آقا جان مجلس سید الشهداء علیه‌السلام بالاترین مجالسی است که در این دنیا منعقد می‌شود، شما از سید الشهداء علیه‌السلام بالاتر چه شخصی را سراغ دادید؟ بالاتر از امام حسین علیه‌السلام کیست؟ بگویید کیست؟ کسی نیست. اگر شخصی باشد مثل خود امام حسین علیه‌السلام در مرتبه امامت، امام زمان علیه‌السلام است دیگر، ما دیگر کسی دیگر را نداریم، مجلس سید الشهداء، مجلسی است که متعلق به امام حسین است، و بالاترین مجالس است. خب یک وقت مجلس، مجلس عروسی است، مجلس محترمی

است، مجلس جشن است، مجلس عادی است درست، اما وقتی یک مجلس مجلس سیدالشهدا است آمدن من در این مجلس برای کسب فیض و کسب نور است، نه اینکه برای ایجاد نورانیت. بنده غلط می‌کنم من و امثال من بیاییم به مجلس سیدالشهدا نورانیت بدهیم، ما کی هستیم که بیاییم نورانیت بدهیم؟ ما چه کاره هستیم؟ بالاترین اهانت به امام حسین این است که بگویند یک نفر آمد در مجلس امام حسین نورانیت داد، کی می‌آید به مجلس سیدالشهدا نورانیت بدهد؟ مجلس سیدالشهدا برای کسب نور است یا برای ایجاد نور؟ کدام یکی از این دوتا است؟ آقا فلان شخص آمدند در آن مجلس نورانیت مجلس را به اصطلاح بالا بردند، نخیر آقا یک همچنین حرف‌هایی نیست، هیچ هم نورانیت بالا نرفته، ابتدا، خیلی عرضه داشته باشد، بیاید اینجا کسب نور کند. نیتش را خالص کند نور بدست بیاورد، فیض بدست بیاورد، از آنچه که افاضه می‌شود در این مجلس او هم بدست بیاورد.

لذا در مجالس ائمه علیهم السلام وقتی تشکیل می‌شوند آن خطیب حق ندارد صحبت خود را قطع کند و آن شخصی را که وارد شده است را ارائه بدهد، چطور اینکه مرسوم است. اگر مجلس مجلس عادی است بسیار خوب مجلس، مجلس جشنی است، آقا فلان شخص وارد شدند نورانیت اضافه کرد، عیب ندارد بگویید، بگویید اصلاً نور افکن آوردند باشد، خورشید آوردند و هر چه دلتان می‌خواهد بگویید، آن دیگر بسته به کرم خودتان است. چراغانی کردند خودتان می‌دانید، اما مجلسی که مال ائمه علیهم السلام هست، اسم امام جواد علیه السلام روی آن مجلس است، اسم امام باقر علیه السلام روی آن مجلس است، چه جشن چه شهادت... این را رفقا بدانند، اهانت به امام علیه السلام است که شخص خطیب دارد صحبت می‌کند، می‌بیند یک شخصی وارد می‌شود: آقا برای سلامتی این صلوات بفرستید، زهر مار! صلوات یعنی چه؟ این حرف‌ها چیست؟ بلند بشود بیاید مثل بقیه افراد بنشینند، بروند بنشینند، گوش بدهد، خودش کسب فیض کند، قطع کردن صحبت به خود صاحب مجلس که امام زمان علیه السلام است اهانت است.

در عصر عاشورا ما رفتیم یک مجلسی (اینکه می‌گویم **إِنَّهُ بِرَأْكُمْ هُوَ وَ قَبِيلُهُ** اینجا است) برای اینکه از یک فردی هم تجلیلی کرده باشیم، هم احترامی، هم رعایت ادبی، حقی بر گردن ما داشت. ما وارد یکی از این مجالس در طهران شدیم. خیلی از بزرگان، از افراد معنون، ائمه جماعات، ریش سفیدها آمده بودند. اتفاقاً آن خطیب و منبری هم خوب داشت روضه می‌خواند، یک روضه قشنگی می‌خواند، یک روضه با حالی می‌خواند، خیلی هم من خوشم آمد، وسط روضه یک نفر بلند شد (در مجلس فلان آقا) یک دستگاه از این دوربینهای یک متر و نیمی گذاشت روی دوشش و یکی یکی از این آقایانی که آمدند دم در، فیلم می‌گرفت. عجب، عجب، آن وقت آقا بلند می‌شود می‌آید می‌گوید مجلس ما در آن خلوص است! دارد این خطیب بالای منبر روضه وداع می‌خواند، تو بلند می‌شوی می‌آیی از آقایان عکس می‌گیری؟ آقا بهم زد آن مجلس را، آن توجه را.

آن وقت مردم چکار می‌کنند؟ مردم هم چشمشان به این است دیگر، این دارد کجا می‌رود... آن شخص هم که دارد گریه می‌کند، سرش را بلند می‌کند، بله... این هم می‌شود مجلس امام حسین. **إِنَّهُ بِرَأْكُمْ** قشنگ! این همان دانه‌های گندم است که یاد داد، اینجا دارد پس می‌گیرد، آنجا یاد دادم اینجا برو دوربین را بردار بیاور، یک دانه از این دانه گندم‌ها، یک دوربین سه متری است، یک دانه از این گندم‌ها، بلندگو در خیابانهاست، که اینجا روضه هست، همه ببینند

بفهمند، یک دانه از این دانه گندم‌ها، پخش کردن در وسایل ارتباطات جمعی، آن دانه گندم‌هایی که آنجا یاد دادم از تو می‌خواهم اینجا تحویل بگیرم فکر کردی بیخود زحمت کشیدم؟ ما هم می‌گوییم چشم می‌آییم یکی یکی تحویل می‌دهیم به اضافه چیزهایی که تو بلد نبودی، به ما یاد ندادی، همه را یکی یکی پس می‌دهیم، روضه امام حسین علیه‌السلام دیگر می‌شود مجلس شیطان. روضه امام باقر علیه‌السلام در بهترین جای دنیا در مکه معظمه، می‌شود مجلس شیطان، روضه امام جواد علیه‌السلام می‌شود، مجلس شیطان، دیگر بسته به کرم ما دارد که چقدر برای شیطان مایه بگذاریم، کم، زیاد، **إِنَّهُ يَرَاكُمْ هُوَ وَقَبِيلُهُ مِنْ حَيْثُ لَا تَرَوْنَهُمْ**.

در اواخر حیات مرحوم آقا رضوان الله علیه، تقریباً چند سال آخر، رفقا آمدند به من گفتند، برو به آقا بگو که آقا این مجلس کفاف نمی‌دهد، افراد می‌آیند از این طرف، از آن طرف، از طهران می‌آیند، مشهد زیارت علی بن موسی الرضا نمی‌تواند داخل بنشینند، می‌روند در کوچه. می‌رفتند در کوچه می‌نشستند، جا نبود، کل مکانی که مرحوم آقا اختصاص داده بودند برای مجلس یک حسینیّه بود و یک هال، همین، یک حسینیّه و یک هال، و بعد هم یک ایوانی بود و دیگر همین. چیز دیگری نبود، در ایوان می‌نشستند، اگر جا نبود می‌رفتند در کوچه می‌نشستند، کوچه هم که اصلاً صدا نمی‌آمد، نه بلندگو بود و نه هیچی هیچی حالا اگر یک صدایی می‌آمد و در باز بود، تابستان بود خب، شاید چیزی هم مثلاً، گمان نمی‌کنم صدا می‌آمد، چون یک مرتبه من خودم نتوانستم بروم بالا شلوغ بود، چیزی نشنیدم من در همان کوچه گرفتم نشستم، من که نشنیدم.

گفتند برو بگو که یک طبقه دیگر بالا بسازند که بالاخره جمعیت... آمدم به آقا گفتم، ایشان فرمودند همین است حسینیّه و هال، هر که می‌خواهد زود بیاید، هر که می‌خواهد برسد زود بیاید، بعد از فوت ایشان، بعضی از این دوستان به ما گفتند آقا بیایید یک طبقه هم این بالا بسازید، بالاخره گفتم کاری که ایشان در زمان حیاتشان نکردند ما بعد از وفاتشان بکنیم؟ می‌خواهید بخواهید، نمی‌خواهید همین است همین است این می‌شود **إِنَّمَا سُلْطَانُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ** ... ﴿النحل، 100﴾ در آیه شریفه می‌فرماید: **إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ** ﴿النحل، 99﴾ کلام امام صادق علیه‌السلام، سلطنت شیطان بر آن کسانی که ایمان آوردند و بر خدا توکل کردند نیست، حضرت می‌فرماید **يَتَوَكَّلُونَ** دیگر، توکل، یعنی به خدا بسپار، دیگر مطالبی که خود حضرت فرمودند.

هر که می‌خواهد به روضه برسد زود بیاید، ما طبقه اضافه نمی‌کنیم. بنده خودم دیدم، در حرم امام رضا علیه‌السلام یک نفر، این قدر کارت گذاشته بود در جیش، هر کس می‌آمد: آقا فلان جا روضه داریم بفرومائید کارت! در حرم، بالای سر امام رضا علیه‌السلام به افرادی که می‌آمدند کارت می‌داد، در خیابان فلان... خب می‌شود حرم امام رضا علیه‌السلام چه؟ امام رضا این طرف است، اما حرمش برای این می‌شود شیطان. در حرم امام رضا هم، می‌رود، بغل بغل امام رضا هم می‌ایستد برای افراد، به امام رضا کاری ندارد اصلاً، اصلاً در آنجا راهی ندارد، اما همه که یک جور نیستند می‌آید اینجا، آنجا هم می‌رود برو در حرم بایست دعا کن، نماز بخوان، آن وقت بین کی می‌آید یکی یک کارت را در بیاورد بده به او، آقا ما روز فلان روضه داریم.

اینجاست که ما باید به این مسأله برسیم، و به این نکته باید برسیم، که چطور راه‌ها را ما ببندیم؟ ساعت دوازده

است دیگر، مثل اینکه خیلی صحبت کردیم امروز خسته نشدید رفقا؟ نه! ما توقع داریم بگویید بله. یک ساعت و نیم هست که تقریباً داریم صحبت می‌کنیم، خب الحمدلله همت‌ها بالا است اشتیاق‌ها زیاد است، محبت‌ها...، ما نگاه به نقصان خودمان می‌کنیم. راه‌ها را چطور ببندیم؟ ببینیم در آنجا چه گندم‌هایی را به ما ارائه داد و اینجا می‌خواهد از ما پس بگیرد آن درسی را که در بهشت به تو دادم، این دنیا می‌خواهم پس بدهی خوب هم پس بدهی، شاگرد خوبی برایم باشی. شاگرد زرنگ کیست؟ هر چه استاد می‌گوید:

آن که استاد ازل گفت بگو می‌گویم در پس آئینه طوطی صفتم داشته‌اند

البته خواجه مربوط به خودش می‌گوید ولی ما حالا مربوط به شیطان می‌گوییم، هر چه استاد ازل ما (شیطان) گفت الآن داریم به او پس می‌دهیم، بفرمائید این نتیجه و کارنامه برای ما.

انشاءالله خداوند توفیق بدهد به ما که ما برای شیطان شاگرد خوبی نباشیم و مطالب او را اصلاً فراموش کنیم، نه اینکه به ذهن بیاوریم، اصلاً ندانیم که چه گفته به ما، تا اینکه حالا بخواهد در ذهن ما بخواهد بیاید. خب مطلب به اینجا رسید و مسأله خیلی زیاد بود و گمان می‌کنم که هنوز نسبت به رسیدن به مطلب باز ما راهی در پیش داریم، انشاءالله تتمه مطالب برای جلسه بعد، خداوند توفیق عنایت کند. از خداوند می‌خواهیم که در زیر سایه مقام ولایت، امام زمان علیه‌السلام ما را از مطیعین و متابعین و شیعیان واقعی او قرار بدهد و آنچه را که مورد نظر اوست در ما محقق کند، و از هر چه که مورد انزجار و براءت اوست خدا ما را برکنار نگه دارد، در ظهور آن حضرت تعجیل بفرماید، ما را از منتظرین واقعی آن حضرت قرار بدهد، در دنیا از زیارتش و در آخرت از شفاعتش بی‌نصیب نفرماید.

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ»